

واکاوی قاعده «التفصیل قاطع للشركة»

سید علی اکبر موسوی^۱

سید حسین منافی^۲

چکیده

اگر در لسان دلیل بین چند موضوع یا حالت، تفصیل بیان شده باشد، پی می‌بریم که احکام آن‌ها یکی نیست و اگر همه حکم واحد داشتند، وجهی برای تفصیل نداشت. در کلام بسیاری از فقها، قاعده «التفصیل قاطع للشركة» به کار رفته است. در نگاه ابتدایی می‌توان ادعا کرد که این قاعده از مسلمات است، ولی علما آن را در مباحث فقهی و اصولی خود نیاورده‌اند. از آن جا که این قاعده در مقام استظهار از روایات از اهمیت به سزایی برخوردار است، پژوهش حاضر با روش توصیفی-تحلیلی در صدد پاسخ به این سؤال است که آیا این قاعده حجت است یا خیر؟ ظاهر کلمات علما، حجیت این قاعده را می‌رساند. با توجه به مواردی که در کلام متکلم از این قاعده استفاده شده، سه مصداق برای آن ذکر گردیده است. بعضی مصادیق دارای چند فرض هستند که بعد از تحلیل و بررسی هر مصداق و ذکر مستندات آن، این نتیجه به دست آمده که به جز مصداق اخیر، سایر مصادیق حجت هستند؛ اما دلیل حجیت هر یک متفاوت با دلیل حجیت دیگری است. **واژگان کلیدی:** تفصیل، مفهوم تحدید، مفهوم فی‌الجملة، قضایای منفصله.

۱. سطح ۲ و دانش پژوه مرکز فقهی ائمه اطهار (عج) (نویسنده مسئول) Seyyedaliakbar138@gmail.com

۲. سطح ۴ و مدرس حوزه علمیه قم. Manafi12@yahoo.com

مقدمه

فقیه در فرآیند استنباط باید به ادله اربعه مراجعه کند. باتوجه به این که قرآن کریم همیشه به طور تفصیلی به احکام شرعی پرداخته، همچنین به خاطر مضیق بودن دایره درک عقل در حکم‌های فقهی و محدودیت اجماع کاشف، بدون تردید بهره‌گیری از روایات، مهم‌ترین نقش در استنباط را دارد و آن چه که برای فقیه در مواجهه با روایات مهم است، استظهار و به دست آوردن ظهور کلام است. از جمله قواعدی که در استظهار از آیات و روایات به ما کمک می‌کند، قاعده «التفصیل قاطع للشركة» است. این قاعده بیان می‌کند، در صورتیکه متکلم برای بیان مقصود خود، موضوعات یا حالات مختلف یک موضوع را از هم جدا کند، بیانگر شریک نبودن این اقسام در حکم واحد است و هر کدام، حکم مستقل را دارند. به طور مثال، اگر متکلم شراب را به شراب سفید و شراب قرمز تقسیم کند، فایده این تقسیم، شریک نبودن دو قسم در حکم واحد است؛ زیرا اگر هر دو یک حکم داشته باشند و با این حال متکلم تقسیم کند، عقلاً این شخص را سرزنش می‌کنند. این قاعده یک قاعده عقلایی است که در محاورات به کار می‌رود و تفصیل دادن در کلام نزد عقلاً، ظاهر در شریک نبودن اقسام با یکدیگر است.

اگرچه این قاعده شناخته شده بوده است و فقهای امامیه در بحث‌های فقهی به صورت متعدد از آن بهره برده‌اند، (ابن بابویه، ۱۴۱۵، ص ۳۹۶؛ علم‌الهدی، ۱۴۱۷، ص ۴۳۱) اما نخستین بار در قرن هفتم به این قاعده عنوانی مستقل بخشیده شده که البته بررسی نگردیده است. (محقق حلی، ۱۴۰۸، ج ۴، ص ۱۰۲؛ آبی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۷۴) استفاده از قاعده «التفصیل قاطع للشركة» بین سایر متأخران و معاصران رواج داشته، ولی متأسفانه کتاب‌های اصولی از این بحث خالی است و معمولاً بدان پرداخته نشده است.

اخیراً در چند کتاب به طور مستقل از این قاعده بحث شده و پژوهش‌هایی در این زمینه صورت گرفته است؛ اما نقطه ضعف این تحقیق‌ها، آن است که به صورت مختصر به بحث پرداخته‌اند و قاعده را از لحاظ مصداق‌شناسی و مستندشناسی به خوبی بحث و

بررسی نکرده‌اند. (هاشمی شاهرودی، ۱۳۸۲، ج ۶، ص ۱۶۹؛ منافی، ۱۳۹۹، ص ۱۲۷؛ ایروانی، ۱۴۳۹، ص ۲۳۸)

از آن جا که علم اصول، علمی آلی برای بحث از مبانی و کلیاتی است که در طریق استنباط قرار می‌گیرند، به نظر می‌رسد بحث از «التفصیل قاطع للشركة» به طور منظم، منسجم و جداگانه در علم اصول لازم است.

با وجود اهمیت این قاعده و کاربرد آن در مرحله استظهار از آیات و روایات و تأثیر در چگونگی استنباط، شاهد آن هستیم که به طور مستقل و ضابطه‌مند به بیان تمام اقسام و ادله آن پرداخته نشده است. ضابطه‌مند نبودن قاعده، نتیجه آن، ادعای جریان در بعضی موارد و جاری نشدن در مورد مشابه است. از این رو نوشتار حاضر بر آن است که این موضوع را بررسی و واکاوی کند و به تبیین مصادیق و مستندات این قاعده بپردازد تا با اعطای ضابطه‌ای خاص به آن، در مسیر استنباط و استظهار از روایات به خوبی مورد استفاده قرار گیرد.

۱. مفهوم شناسی

«تفصیل» در لغت، از ماده «ف ص ل» به معنای جدایی بین دو چیز (فراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۷، ص ۱۲۶؛ ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۱، ص ۵۲۱) و قطع دو چیز است. (فیومی، ج ۲، ص ۴۷۴) تفصیل که باب تفعیل این ماده می‌باشد، به معنای تمایز دادن و جداکردن اشیا است. (همان، ج ۲، ص ۴۷۴)

«شركة» از ماده «ش ر ک» به معنای بودن شیء برای دو نفر و اختصاص نداشتن به یکی از آن‌ها است. (فراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۵، ص ۲۹۳؛ ابن فارس، ۱۳۹۹، ج ۳، ص ۲۶۵) چنان که مشخص است، شرکت در مقابل افراد است. در اصطلاح نیز، اگر در لسان دلیل بین دو موضوع مرتبط با هم یا یک موضوع دارای حالت‌های مختلف، در حکم آن‌ها تفصیل داده شود، موجب نفی مشارکت دو موضوع یا حالت‌های یک موضوع در حکم می‌شود. (هاشمی شاهرودی، ۱۳۸۲، ج ۶، ص ۱۶۹) به طور مثال، روای از امام صادق علیه السلام در مورد فروش سلاح به دو گروه از اهل باطل که با هم جنگ دارند، سؤال می‌کند.

حضرت در جواب می فرماید: «آن چه که از آن‌ها محافظت می‌کند، مثل زره و پوتین و شبیه این دو را به آن‌ها بفروش» (حر عاملی، ۱۴۱۶، ج ۱۷، ص ۱۰۲) وقتی که حضرت، حکم جواز دسته مقابل را بیان می‌کند، به مقتضای قاعده، به تحریم دسته دیگر پی می‌بریم. بنا بر این فروش سلاح به دشمنان دین حرام است. (انصاری، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۱۵۰ و ۱۵۱) در بعضی روایات، میان غسل جنابت و سایر غسل‌ها تفصیل داده شده که غسل جنابت از وضو گرفتن کفایت می‌کند، اما سایر غسل‌ها از وضو کفایت نمی‌کنند. این تفصیل بین حالت‌های مختلف یک موضوع، نشانگر نفی مشارکت آن‌ها در حکم است. (آبی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۷۴)

۲. نقض عموم و اطلاق زمانی

باتوجه به مطلب بیان شده، روشن گردید که قاعده، عموم افرادی را از بین می‌برد، اما آیا این قاعده می‌تواند عموم و اطلاق زمانی را نیز از بین ببرد؟

پاسخ این پرسش، مثبت است. به عنوان نمونه می‌توان بیان کرد آیه شریفه «أوفوا بالعقود» (مائده، ۱) اطلاق زمانی دارد؛ یعنی هر عقدی در هر زمانی لازم است، ولی این اطلاقی به وسیله روایات جعل خیار در مدت زمان مشخص، قید خورده است. (حر عاملی، ۱۴۱۶، ج ۱۸، ص ۵) بنا بر این؛ با تقسیم زمان به مدت زمانی که در آن خیار وجود دارد و مدت زمانی که در آن خیار وجود ندارد، به دست می‌آوریم که این دو زمان در حکم، واحد نیستند؛ بلکه عقد در یک زمان، لازم و در زمان دیگر غیر لازم است.^۱

۳. مصادیق قاعده «التفصیل قاطع للشركة»

باتوجه به تتبع در کلمات فقها و مواردی که از این قاعده استفاده کرده‌اند، می‌توان چهار مصداق برای قاعده ذکر کرد:

۱. در این مثال بین دو حکم تفصیل داده شده است و از بیان دو حکم، پی به وجود تفصیل میان دو موضوع برده‌ایم؛ نه این که از دو موضوع، به تفصیل در حکم پی ببریم. از این جهت می‌توان مثال را مصداق قاعده دانست.

یک. مواردی که در لسان دلیل از ادات تقسیم استفاده نشده و در کلام متکلم به یک طرف تفصیل اشاره شده که این مورد خود دارای سه فرض است:

الف) اگر راوی از حضرت، حکم موضوعی را سؤال کند و حضرت در جواب، حکم جواز موضوع دیگری را بیان نماید، حرمت مورد سؤال فهمیده می‌شود. به طور مثال، به یک روایت اشاره می‌گردد. محمد بن قیس می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام از فروش سلاح به دو گروه از اهل باطل که با هم جنگ دارند، سؤال کردم. حضرت فرمود: آن چه که از آن‌ها محافظت می‌کند، مثل زره و پوتین و شبیه این دو را به آن‌ها بفروش.» (حر عاملی، ۱۴۱۶، ج ۱۷، ص ۱۰۲) وقتی که حضرت، حکم جواز دسته مقابل را بیان می‌کند، به مقتضای قاعده «التفصیل قاطع للشركة» به تحریم دسته دیگر پی می‌بریم. بنا بر این فروش سلاح به دشمنان دین حرام است. (انصاری، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۱۵۰-۱۵۱) گفتنی است که اگر کسی در باره برداشت حرمت از روایت اشکال کند و بگوید که تنها مرجوحیت استفاده می‌شود، به آن چه که بیان گردید، ضرری وارد نمی‌شود؛ چون طبق این بیان نیز قاعده بیانگر مشارکت نکردن در حکم واحد خواهد بود.

باید دقت شود که این روایت در صورتی می‌تواند مصداق برای این فرض باشد که واژه سلاح را شامل ابزار حفاظتی، مانند زره ندانیم؛ اما اگر شامل بدانیم، مصداق فرض بعد خواهد بود. (منافی، ۱۳۹۹، ص ۱۲۷)

ب) اگر سائل به صورت مطلق از مطلبی بپرسد و حضرت به برخی شقوق آن جواب دهد؛ به معنای این است که دیگر شقوق، این حکم را ندارند.

در مبحث وصیت به نکاح صغیر، فقها برای نافذ نبودن این وصیت به یک روایت تمسک کرده‌اند که راوی از حضرت در مورد دو نابالغ که به ازدواج هم درآمده‌اند، سؤال می‌کند که آیا از همدیگر ارث می‌برند؟ حضرت جواب می‌دهد: «اگر پدرهای آن دو، آن‌ها را به ازدواج همدیگر درآورده‌اند، ارث می‌برند.» (حر عاملی، ۱۴۱۶، ج ۲۰، ص ۲۹۲) در این جا راوی به نحو مطلق از ارث بردن دو نابالغ که با همدیگر ازدواج کرده‌اند، سؤال می‌کند و حضرت فقط فرض ازدواج توسط پدر را مطرح می‌نماید. بنا بر این اگر غیر

پدر، آن‌ها را به ازدواج همدیگر درآورده باشد، ارث نمی‌برند؛ گرچه وصی باشد. این برداشت از روایت، بدان سبب است که راوی به طور مطلق سؤال می‌کند و حضرت در مقام پاسخ‌گویی، تفصیل می‌دهد و تفصیل، مانع از شراکت اقسام در حکم است. (انصاری، ۱۴۱۵، ص ۱۴۲ و ۱۴۳)

ج) زمانی که امام علیه السلام برای یک حصه حکمی را بیان می‌کند و برای حصه دیگر از جهت دیگری، همان حکم را بیان می‌نماید، مشخص می‌شود که حصه دوم، حکم حصه اول را ندارد. برای نمونه می‌توان به کلام بعضی فقها در بحث وجوب قرائت سوره در نماز اشاره کرد که در یک روایت چنین آمده: «برای مریض جایز است که در نماز واجب، فقط فاتحه‌الکتاب را بخواند و برای شخص سالم جایز است که در قضای نمازهای نافله، فقط فاتحه‌الکتاب را بخواند.» وقتی که حضرت در نماز واجب بین شخص مریض و غیر مریض تفصیل می‌دهد و همچنین نسبت به شخص سالم در قضای نماز نافله و غیر نافله تفصیل می‌دهد، این فایده را می‌رساند که حکم مریض و سالم در نماز واجب مشترک نیست. (انصاری، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۵۶۳)

دو. مواردی که از ادات تقسیم استفاده نشده است و متکلم دو طرف تفصیل را بیان می‌کند که دو فرض دارد:

الف) حضرت در بعضی موارد، دو موضوع متباین از هم را طرح می‌کند و برای هر کدام یک حکم بیان می‌نماید که در این صورت، حکم‌ها نباید تداخل پیدا کنند. به عنوان نمونه در روایات آمده است: «اقامه بینه بر عهده مدعی و قسم خوردن وظیفه منکر است.» (حر عاملی، ۱۴۱۶، ج ۲۷، ص ۲۳۴) مشهور گفته‌اند: در این روایت، تفصیل بین دو موضوع صورت گرفته و تفصیل، قاطع شرکت است؛ یعنی ظاهر روایت این است که مدعی وظیفه‌ای جز اقامه بینه ندارد و غیر مدعی هم این وظیفه را ندارد. (کنی تهرانی، ۱۳۹۸، ج ۳، ص ۶۶)

ب) گاهی خطاب به نحو عام از مولا صادر می‌شود و در خطابی دیگر مولا این خطاب عام را تفکیک و برای هر کدام، یک حکم ذکر می‌کند، به طور مثال در خطاب اول گفته

می‌شود: «أكرم العلماء» و در خطاب دوم گفته می‌شود: «لا تكرم العالم الفاسق و أكرم العالم العادل.»

خطاب دوم که تفصیل دهنده خطاب اول است، بیانگر مشارکت نکردن افراد در حکم واحد است.

در باب کفایت کردن غسل از وضو با دو دسته از روایات مواجه هستیم که سخن برخی فقها، ذیل آن‌ها، بیانگر وجود این مصداق از قاعده در روایات است.

دسته اول: روایاتی که بر مجزی بودن هر غسلی از وضو دلالت می‌کنند: «غسل از وضو کفایت می‌کند و کدام وضو پاک‌کننده‌تر از غسل است؟» (حر عاملی، ۱۴۱۶، ج ۲، ص ۲۴۴) و یا با این عبارت: «وضو گرفتن بعد از غسل بدعت است» (حر عاملی، ۱۴۱۶، ج ۲، ص ۲۴۵)

دسته دوم: روایاتی است که فقط غسل جنابت را مجزی از وضو می‌داند: «قبل از تمام غسل‌ها باید وضو گرفت؛ مگر غسل جنابت.» (حر عاملی، ۱۴۱۶، ج ۲، ص ۲۴۸) یا با این عبارت: «در هر غسلی وضو است؛ مگر غسل جنابت.» (حر عاملی، ۱۴۱۶، ج ۲، ص ۲۴۸) بعضی از فقها برای جمع دلالت دو دسته از روایات گفته‌اند: دسته اول از روایات، بیان روشنی نسبت به مسأله ندارند؛ اما در دسته دوم بین غسل جنابت و غیر غسل جنابت تفصیل داده شده است. زمانی که این دو دسته روایات تعارض کنند، روایات بیانگر تفصیل، مقدم می‌شوند؛ زیرا تفصیل، قاطع شرکت است. (آبی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۷۴)

سه. وقتی که در لسان دلیل به وسیله ادات تقسیم، اقسامی بیان گردد، ظهور در این دارد که این اقسام، با یکدیگر قابل جمع نیستند. چند نمونه برای این قسم از قاعده در کلام فقها می‌توان یافت:

الف) زمانی که مولا به عبدش اذن دهد که عبد زوجه خود را بخرد و قائل به این باشیم که عبد می‌تواند مالک بشود. در این صورت، رابطه زوجیت بین عبد و همسرش از بین می‌رود، به دلیل این که زوجیت با ملکیت جمع نمی‌شود؛ یعنی یک زن نمی‌تواند هم مملوک باشد و هم زوجه؛ زیرا آیه شریفه می‌فرماید: «إِلَّا عَلَىٰ أَرْوَاحِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ»

(مؤمنون، ۶) همچنین در روایات آمده است: «نکاح بر سه قسم است: نکاح با میراث، نکاح بدون میراث و نکاح با ملکیت.» (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۵، ص ۳۶۴) تفصیل ذکر شده در لسان ادله، مانع از شرکت اقسام و جمع شدن اقسام است. (انصاری، ۱۴۱۵، ص ۱۰۴)

ب) اگر شخص حصه‌ای از زوجه خود را بخرد که ملک دیگری است، رابطه زوجیت باطل می‌شود و وطئ با او حرام خواهد بود؛ حتی اگر شریک به او اجازه دهد؛ زیرا آیه «وَالَّذِينَ هُمْ لِأُفْرُوجِهِمْ حَفِظُونَ» (مؤمنون، ۵) عمومیت دارد و آن چه که به صورت قطعی از آن خارج شده، زوجه محض (فقط زوجه باشد) و مملوک محض (فقط کنیز باشد) می‌باشد و خروج مملوک مبعوض از تحت عموم معلوم نیست؛ زیرا از ظاهر آیه شریفه به دست می‌آید که به عناد و تنافی دو طرف قضیه از حیث اجتماع و ارتفاع حکم شده است و به بیان دیگر دو طرف قضیه با یکدیگر تنافی و ناسازگاری دارند به طوری که اشتراک آن‌ها معقول نیست و زمانی که تفصیل بین دو قسم ذکر می‌شود، یعنی این اقسام نمی‌توانند با همدیگر شراکت داشته باشند. (انصاری، ۱۴۱۵، ص ۱۹۸)

۴. مستندات قاعده

برای قاعده «التفصیل قاطع للشركة» ادله‌ای می‌توان اقامه کرد:

۴-۱. لغویت

زمانی که در کلام شارع تفصیل وجود دارد، این تفصیل به حکم عقل، مشارکت در حکم را نفی می‌کند و اگر تفصیل در فرض اتحاد در حکم باشد، لازمه‌اش این است که شارع این تفصیل را به نحو لغو انجام داده باشد. (خویی، ۱۴۱۸، ج ۳۵، ص ۲۹۹) شارع حکیم از لغوگویی منزّه است. حال مناسب است این دلیل بر مصادیق پیش گفته تطبیق داده شود.

نسبت به مصداق اول در هر سه فرض این دلیل جاری می‌شود. زمانی که حضرت برای موضوع مقابل، حکمی مخالف حکم موضوع مورد سؤال بیان می‌کند یا نسبت به برخی شقوق یک مطلق، جواب می‌دهد یا برای هر حصه از جهتی حکمی را بیان می‌نماید، پی می‌بریم که حکم برای هر دو موضوع یا تمام شقوق یا هر دو حصه ثابت نیست و اگر ثابت باشد، ذکر قید لغو خواهد بود.

برخی اندیشمندان با توجه به همین نکته بر این باورند که وصف، مفهوم فی‌الجمله^۱ دارد؛ (خویی، ۱۴۲۲، ج ۴، ص ۲۷۹) هر چند برخی دیگر به خاطر فرار از لغویت در تمام قیود؛ مانند وصف و لقب، مفهوم فی‌الجمله را پذیرفته‌اند. (شیری، ج ۴، ص ۳۶۳) اکنون سؤال قابل طرح این است که لغویت، نهایتاً مفهوم فی‌الجمله را ثابت می‌کند، اما آیا نکته لغویت در مقام، می‌تواند موجب تبدیل شدن مفهوم فی‌الجمله به مفهوم بالجمله شود؟ به نظر می‌رسد تفصیل، این فایده را دارد و در این موارد مفهوم بالجمله برداشت می‌شود. توضیح مطلب، این که زمانی که ذهنیت راوی دائر بین مصادیق محدود است و حضرت با این که در مقام بیان است، ولی نسبت به برخی از این مصادیق، حکم را بیان می‌کند، پی می‌بریم که سنخ الحکم نسبت به بقیه مصادیق منتفی است. به طور مثال، راوی این مطلب در ذهنش است که وسایل مورد استفاده در جنگ یا برای حمله کاربرد دارند و یا برای دفاع و تنها در مورد قسم اول سؤال می‌کند. حضرت با این که در مقام بیان است، حکم جواز را نسبت به قسم دوم بیان می‌کند. این سیر گفت‌وگو می‌رساند که سنخ الحکم نسبت به قسم اول منتفی است؛ زیرا اگر سنخ الحکم را منتفی ندانیم، لازمه‌اش این است که مورد سؤال، بدون بیان حکم باقی بماند؛ در حالی که ظاهر کلام این است که متکلم در مقام بیان کامل مراد خود می‌باشد.

در مصداق دوم فرض اول، ادعای لغویت جاری است. زمانی که شارع دو موضوع متباین را در مقابل یکدیگر بیان می‌کند، لغو است که هر دو، حکم واحد داشته باشند. در این جا ممکن است اشکال شود که در بحث نکول منکر، بعضی فقها بر این باورند که قَسَم به مدعی رد می‌شود، پس نمی‌توان ادعای لغویت را پذیرفت؛ اما در پاسخ گفته شده

۱. در توضیح مفهوم فی‌الجمله می‌توان گفت: زمانی که وصف در کلام به کار برده می‌شود، دلالت می‌کند بر این که حکم برای طبیعت موصوف ثابت نیست؛ بلکه حکم برای حصه‌ای خاص که همان مورد وصف باشد، ثابت است. این درحالی است که نسبت به برخی از غیر مورد وصف نفی می‌شود. به طور مثال، زمانی که مولا می‌گوید: «أكرم رجلا عالما» دلالت می‌کند که وجوب اکرام برای طبیعت رجل ثابت نیست؛ بلکه دلالت بر این می‌کند که حداقل برخی از انسان‌های جاهل واجب‌الاکرام نیستند؛ زیرا اگر هر انسانی واجب‌الاکرام باشد، ذکر قید «عالما» لغو خواهد بود.

است: روایت بر حسب طبع اولی این تفصیل را بیان می‌کند و ناظر به زمان بعد از نکول نیست. پس می‌توان با نکول، قَسَم را بر عهده مدعی گذاشت. (حسینی حائری، ۱۴۲۳، ص ۶۷۱) هر چند در همین مسأله بعضی گفته‌اند: قَسَم به مدعی رد نمی‌شود؛ چون در روایت یاد شده نسبت به هر یک از مدعی و منکر، یک وظیفه بیان شده است و تفصیل بین این دو، قاطع شرکت در حکم است و ما نمی‌توانیم از اقتضای تفصیل دست برداریم، مگر این که دلیل خاصی بگویید که باید از این اقتضا دست برداشت، مانند زمانی که منکر قَسَم را به مدعی رد می‌کند که در این صورت مدعی قَسَم می‌خورد. (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۱۳، ص ۴۵۴)

نسبت به فرض دوم مصداق دوم هم نکته لغویت جاری است؛ چون اگر تفصیل مورد نظر شارع نبود، باید به همان خطاب عام اکتفا می‌کرد، هر چند در این مصداق به سبب جریان قواعد عام و خاص، نیازی به بیان لغویت نیست.

مانند اشکال بیان شده در فرض اول ممکن است در این جا هم بیان شود که خداوند متعال نسبت به وظیفه شخصی که آب در دسترس ندارد می‌فرماید: «وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنْكُم مِّنَ الْغَائِطِ أَوْ لَمَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا» (مائده، ۶) باتوجه به تقسیم اشخاص به کسانی که آب در دسترس دارند و کسانی که در دسترس ندارند، اعم از این که آب پیدا نمی‌شود یا این که آب هست؛ ولی به دلیل عارضی مثل بیماری نتواند از آب استفاده کند، پی می‌بریم که احکام این دو با هم متفاوت است و یک گروه باید وضو بگیرند و گروه دیگر باید تیمم نمایند؛ چون تفصیل قاطع شرکت است. (خویی، ۱۴۱۸، ج ۵، ص ۱۷۳)

بنا بر مقتضای قاعده شخصی که آب در دسترسش است باید وضو بگیرد و شخصی که آب در دسترس ندارد، باید تیمم کند؛ ولی در بعضی موارد فقها به جمع بین تیمم و وضو فتوا داده‌اند. (سید یزدی، ۱۴۲۱، ج ۱، ص ۴۴۷) این در حالی است که شراکت داشتن اقسام، در حکم واحد خلاف ظاهر است! در جواب باید گفت این که فقیه فتوای به جمع می‌دهد از جهت حکم ظاهری است؛ چون فقیه در این مورد دلیل اجتهادی را

مقابل خود نمی‌یابد و برای مشخص کردن وظیفه مکلف فتوای به جمع می‌دهد؛ اما در واقع، مکلف یکی از دو حکم را دارد؛ بنا بر این مفاد قاعده این است که مکلف از جهت واقع یا باید وضو بگیرد و یا باید تیمم کند؛ گرچه از جهت حکم ظاهری این فایده را نرساند.

نسبت به مصداق سوم نمی‌توان ادعای لغویت را پذیرفت؛ زیرا گاهی تقسیم صورت می‌گیرد؛ اما حکم واحد برای اقسام ذکر می‌شود؛ مانند این که مولا می‌گوید: «إن رأیت عالماً أو هاشمياً أو قمياً فأکرمه» باتوجه به این که رابطه اقسام، عموم و خصوص من وجه است، همین برای فرار از لغویت کافی است؛ زیرا در حکم واحد، ماده افتراق آن‌ها لحاظ شده است و منافاتی ندارد که اقسام در یک مورد اجتماع کنند. همچنین اگر عطف عام بر خاص یا بالعکس باشد نیز لغویت پیش نمی‌آید؛ چون ممکن است به خاطر تأکید یا رفع توهم این‌گونه عطفی صورت گرفته باشد. به طور مثال زمانی که مولا می‌گوید: «أکرّم العلماء أو النحویین» چون ممکن است توهم این باشد که نحوی‌ها عالم نیستند، مولا نحوی‌ها را به صورت خاص ذکر می‌کند.^۱

۴-۲. تسالم فقها

فقها بر تفصیل دادن تسالم دارند که مفید نفی مشارکت در حکم است؛ به طوری که اگر شهرت فتوایی خلاف مفاد این قاعده وجود داشته باشد، شهرت را توجیه می‌کنند. (آقاضیا، ۱۳۷۹، ص ۱۹۶) این ادعا نسبت به مصداق دوم وجود دارد، اما نسبت به سایر مصادیق نمی‌توان به طور قطعی ادعای وجود چنین تسالمی داشت.

۱. ادبا گفته‌اند که عطف عام بر خاص از مختصات «واو» و عطف خاص بر عام مشترک بین «واو» و «حتی» است. (حسن، ۱۳۹۸، ج ۳، ص ۵۶۷) بنا بر این، این نوع عطف با «أو» واقع نشده است و صرفاً از باب مثال بیان گردیده است. بعضی از فقها در کتابشان روایتی را ذکر کرده‌اند که از «أو» استفاده شده و گفته‌اند که عطف عام بر خاص است (حلی، ۱۳۳۸، ج ۲، ص ۲۵۸)؛ ولی در منبع روایی با «واو» نقل شده است. (طوسی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۲۵۹)

۴-۳. أصالة الظهور

أصالة الظهور یکی از اصول عقلایی است که هنگام شک در مراد متکلم به آن مراجعه می‌شود، بنا بر این در محل بحث هم که بحث از ظهور است، از مراجعه به این اصل بی‌نیاز نیستیم. حال باید بررسی شود که هر یک از مصادیق، جزو کدام یک از صغریات أصالة الظهور قرار می‌گیرند:

مصدق اول

این مصداق، چند فرض دارد.

الف. این فرض جزو مفهوم تحدید است. مفهوم تحدید بدین معنا است که اگر متکلم با این که در مقام بیان یا احصا یا پاسخ به سؤال سائل است یا بر حسب اقتضای مقام، به آن چه که در حکم دخالت دارد، اعم از موضوع، متعلق، شرایط، اجزا و موانع اکتفا کند، بر ثابت نبودن حکم برای غیر منطوق دلالت دارد. (سیفی مازندرانی، ۱۴۲۹، ج ۲، ص ۲۴۰)

باید دقت شود که این دلالت بر عدم ثبوت حکم، به وسیله هیأت‌ها و ادوات مفاهیم معهود از قبیل وصف، لقب و ... نیست؛ هر چند ممکن است کلام در قالب این مفاهیم بیان شود، اما حجیت آن به خاطر در مقام تحدید بودن است. به عنوان نمونه بعضی از اعلام بیان کرده‌اند که نزاع در این که آیا وصف مفهوم دارد یا نه، مربوط به جایی است که وصف در مقام تحدید نباشد، اما اگر وصف در مقام تحدید باشد، به خاطر جامع و مانع بودنش، دلالت بر منحصر بودن حکم بر وصف می‌کند؛ بنا بر این زمانی که وصف در مقام تحدید باشد، بر انتفای سنخ الحکم بر غیر مورد وصف دلالت می‌کند؛ گرچه قائل به حجت بودن وصف نباشیم. (نائینی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۲۲۰؛ خوانساری، ۱۳۵۵، ج ۳، ص ۸۶)

در یک مثال دیگر راوی از امام صادق (ع) در مورد نیم‌خورده کبوتر می‌پرسد که آیا می‌توان آن را نوشید، حضرت پاسخ می‌دهد: «هر آن چه که گوشتش خورده می‌شود، از سؤرش وضو بگیر و بنوش.» (حر عاملی، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۲۳۰) این روایت به مفهوم

تحدید دلالت می‌کند که اگر حیوان از مواردی است که گوشتش خورده نمی‌شود، نمی‌توان از سؤر آن حیوان وضو گرفت و نوشید. (صدر، ۱۴۳۴، ج ۱۰، ص ۳۲۰)

همین بیان را نسبت به این فرض جاری می‌دانیم، مثلاً وقتی راوی از حضرت حکم فروختن سلاح به دشمنان دینی را می‌پرسد، حضرت می‌فرماید: «آن چه که جنبه حفاظتی دارد، بفروش.» مفهوم این جمله آن است که آن چه جنبه حفاظتی ندارد، بفروش. مفهوم یاد شده، مفهوم وصف می‌باشد و ممکن است اشکال شود که وصف مفهوم ندارد؛ اما بعضی بزرگان در مانند این مقام گفته‌اند: در این جا چون مقام، مقام بیان است و راوی از حضرت یک ضابطه کلی را می‌خواهد، نه ذکر یک مصداق، می‌توان گفت حضرت در مقام مشخص کردن حد و حدود حکم جواز است و غیر از آن، این حکم را نخواهد داشت. (شیری، ج ۲۴، ص ۷۵۰۴) بدین ترتیب، مفهوم تحدید در فرض ب نیز جریان دارد.

ج. این مصداق جزو مفهوم وصف است؛ اما از مواردی است که مفهوم بالجمله دارد. خواندن سوره حمد به تنهایی برای شخص مریض در نماز واجب جایز است. حال با صدور این حکم، انتفای آن در مورد شخص سالم برداشت نمی‌شود؛ چون اثبات شیء نفی ما عدا نمی‌کند، اما باتوجه به وصف مریض بودن، پی می‌بریم که این حکم برای طبیعت نمازگزار ثابت نیست و قید مکلف در حکم دخالت دارد. حال زمانی که همین حکم را برای شخص سالم در نماز مستحب بیان می‌گردد، در می‌یابیم که همان حکم ثابت برای مریض در نماز واجب برای شخص سالم در نماز واجب منتفی است؛ وگرنه وجهی برای تفصیل وجود ندارد. بنا بر این با ضمیمه کردن مفهوم فی‌الجمله قسمت اول به منطوق قسمت دوم، مفهوم بالجمله را استفاده می‌کنیم.

مصداق دوم فرض اول

باتوجه به همان بیانی که در فرض الف مصداق اول گذشت، در این جا نیز می‌توان گفت که چون حضرت در مقام تحدید است، از باب حجیت مفهوم تحدید، قائل به حجیت این مصداق می‌شویم.

در مصداق اول و فرض اول مصداق دوم، تلاش بر این بود تا تفصیل را مشمول یکی از مفاهیم بدانیم و در نتیجه قائل به حجیتش شویم؛ اما آن چه که از عبارت بعضی از فقها به دست می‌آید، این است که تفصیل را از حیث دلالتی قوی‌تر و در عرض مفهوم می‌دانند؛ نه این که از صغریات مفاهیم باشد. (انصاری، ۱۴۱۵، ص ۱۴۲؛ حکیم، ۱۳۷۴، ج ۱۴، ص ۴۷۵) بنا بر این؛ بحث از حجیت منطوق خواهد بود نه مفهوم، ولی باتوجه به مطالب گذشته، روشن می‌شود که این سخن تمام نیست.

مصداق دوم فرض دوم

حجیت این قسم از باب حجیت اطلاق و تقیید خواهد بود و نیازی به جریان قاعده «التفصیل قاطع للشركة» نیست. در این جا پرداختن به بررسی رابطه بین قاعده با بحث اطلاق و تقیید سزاوار به نظر می‌رسد.

۱-۳-۴. رابطه تفصیل با تقیید و تخصیص

گاهی یک دلیل به طور مطلق می‌گوید: «أكرم العالم» و دلیل دیگری به صورت منفصل می‌گوید: «أكرم العالم إن كان عادلاً و لا تكرم العالم إن كان فاسقاً» در این صورت هم می‌توانیم بگوییم که دلیل دوم تفصیل دهنده دلیل اول است و هم می‌توانیم بگوییم قسمت دوم آن، تقیید زننده دلیل مطلق است؛ بنا بر این تفصیل و تقیید در این مورد با همدیگر جمع می‌شوند و نمی‌توان بین آن‌ها فرق گذاشت.

گفتنی است در تفصیل و تقیید، لازم نیست که هر دو با منطوق بیان شوند؛ بلکه در تفصیل ممکن است حکمی را با منطوق به دست آوریم و حکم دیگر را با مفهوم و همچنین تقیید و تخصیص هم می‌توانند با مفهوم باشند؛ اما در بعضی موارد، ممکن است دلیل مطلق وجود نداشته باشد و گفته شود: «أكرم العالم العادل و لا تكرم العالم فاسق» در این صورت، روشن است که فقط تفصیل جاری است و جای تقیید نیست و در مواردی ممکن است تقیید باشد، ولی تفصیل جاری نباشد. به عنوان نمونه، اگر مولا بگوید: «أكرم العالم» و در دلیل دیگر بگوید: «لا تكرم العالم الفاسق»، در این صورت، دلیل دوم مقید دلیل اول است و بر فرض مفهوم نداشتن، بیانگر تفصیل نخواهد بود و تفصیل از جمع

بین دو دلیل استفاده می‌شود. باتوجه به مطلب بیان شده، رابطه بین تفصیل و تقیید (اعم از تخصیص) رابطه عموم و خصوص من وجه خواهد بود. توضیح مطلب، این که مخصص یا مقید به دو گونه متصل و منفصل می‌تواند باشد. اگر مخصص یا مقید متصل باشد، برای عام یا مطلق ذاتا عمومیت منعقد نمی‌شود. این بر خلاف مخصص یا مقید منفصل است که مانع از شکل‌گیری عموم یا اطلاق نمی‌شود؛ بلکه عموم یا اطلاق منعقد می‌گردد؛ ولی عام یا مطلق نسبت به عموم، حجت نخواهند بود. (صدر، ۱۴۰۰، ج ۳، ص ۲۸۷)

بحث حاضر در مورد مقید و مخصص منفصل است. به طور مثال زمانی که مولا می‌فرماید: «أكرم الضيف» کلام اطلاق دارد و بیان «لا تکریم الضیف الفاسق» این اطلاق را تقیید می‌زند. در نتیجه حکم وجوب اکرام برای مطلق مهمان نسبت به مهمان فاسق ثابت نیست. به بیان دیگر، محدوده کلام مطلق به وسیله تقیید مشخص می‌شود و فرد مقید از شمول حکم مطلق خارج می‌گردد. اما در تفصیل، گاهی حکم به گونه مطلق ثابت نمی‌شود تا دلیل مقید، آن را محدود کند؛ بلکه از همان ابتدا عموم یا اطلاق را به چند بخش تقسیم می‌کنیم و می‌گوییم برای بعضی از افراد این حکم و برای بعضی دیگر از افراد، حکم دیگری ثابت است. به این ترتیب، مشخص می‌شود که آیه شریفه «وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنْكُم مِّنَ الْغَائِطِ أَوْ لَمَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَا تَقْتَضُونَهُ فَمِنْكُمْ ذُوَّارٌ» (مائدة، ۶) از قبیل مخصص متصل است؛ یعنی صدر آیه به صورت عام حکم وجوب وضو را بیان می‌کند و این قسمت از آیه، صدر آن را تخصیص می‌زند که این اشخاص، وضو گرفتن بر آنها واجب نیست. بنا بر این در آیه شریفه قواعد باب عام و خاص جاری می‌شود و نیازی به جریان قاعده «التفصیل قاطع للشركة» نیست، هر چند برخی فقها آیه را مجرای قاعده دانسته‌اند. (خویی، ۱۴۱۸، ج ۵، ص ۱۷۳)

مصدق سوم

اقسام بیان شده در قضایایی که مشتمل بر تقسیم‌اند یا به صورت منفصله حقیقه هستند و یا به صورت مانعة الخلو و یا به صورت مانعة الجمع. اگر قضیه به نحو منفصله حقیقه باشد، عناد و تنافی غیر قابل جمع و ارتفاع بین اقسام به دست می‌آید و هر قسم یک

حکم خواهد داشت یا اگر به نحو مانعة الجمع باشد، تنها غیر قابل جمع بودن استفاده می‌شود؛ ولی ارتفاع هر دو ممکن است، اما اگر منفصله به نحو مانعة الخلو باشد، تنها غیر قابل ارتفاع بودن استفاده می‌شود، پس ممکن است با همدیگر جمع شوند. (مظفر، ۱۴۲۵، ص ۱۸۲-۱۸۴) در صورت شک در این که قضیه به کدام صورت بیان شده است، می‌توان به سه نظریه اشاره کرد.

نظریه اول: بعضی از محققان، از منطقیان نقل کرده‌اند که اصل در قضایای منفصله، حقیقه بودن است، بنا بر این، آیه شریفه «إلا علی أزواجهم أو ما ملکت أیمانهم» (مؤمنون، ۶) دو مطلب را می‌رساند: اول این که سبب حلیت منحصر در ملکیت و زوجیت است و دوم این که این دو سبب نمی‌توانند با همدیگر جمع شوند. (حسینی مراغی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۲۸۰) بعضی فقها، در این جا باتوجه به منفصله حقیقه بودن گفته‌اند که دو سبب نمی‌توانند جمع شوند. (شهید ثانی، ۱۴۱۰، ج ۵، ص ۱۳۸؛ شیخ انصاری، ۱۴۱۵، ص ۱۰۴)

ظاهراً باتوجه به همین نکته بوده است که بعضی علما گفته‌اند: آن چه که می‌توان از عطف به «أو» استفاده کرد، تباین معطوف و معطوف علیه است، به طور مثال، زمانی که روایت می‌فرماید: «إذا نشَّ العَصِیرُ أو غلی حرم» پی می‌بریم که نشیش و غلیان متباین هستند. نشیش به معنای به جوش آمدن با غیر آتش است و غلیان به معنای جوش آمدن با آتش است. (حلی، ۱۳۳۸، ج ۱، ص ۴۹۵)

نظریه دوم: گروهی دیگر بر این باورند که منفصله حقیقه بودن یا مانعة الجمع یا مانعة الخلو بودن قضیه را باید به وسیله قرینه به دست آورد و صرفاً نمی‌توان از تقسیم به «أو» این استظهار را داشت؛ زیرا همان طور که «أو» در منفصله مانعة الخلو به کار برده می‌شود، در منفصله حقیقه و مانعة الجمع هم به کار می‌رود. (بهبهانی، ۱۴۰۵، ج ۲، ص ۳۰۸)

باتوجه به همین مطلب، در مثالِ مصادق دوم (جمع نشدن ملکیت و زوجیت) از آیه شریفه به قرینه حصر، فقط مانعة الخلو بودن قضیه استفاده می‌شود؛ یعنی سبب حلیت، یا ملکیت است یا زوجیت. حال با توجه به این نکته، منافاتی ندارد که اسباب با همدیگر جمع شوند. بنا بر این آیه شریفه بین دو عنوان کلی ملکیت و زوجیت تفصیل می‌دهد و

آیه در مقام تطبیق بر مصداق واحد نیست. پس شخص می‌تواند سبب ملکیت و زوجیت را با هم جمع کند. (همان، ج ۲، ص ۳۳۸)

نظریه سوم: بعضی دیگر تفصیل را پذیرفته‌اند که اگر دو چیز بخواهند سبب شوند، در این جا منافاتی ندارد که با هم جمع شوند، اما در جایی که در مقام سببیت نیست و فقط در مقام بیان اقسام یک کلی است، نمی‌توانند جمع شوند. به طور مثال در آیه یاد شده، آن چه که از عطف به «أو» استفاده می‌شود، این است که دو شیء نمی‌توانند مؤثر باشند و این غیر از امتناع در وجود است؛ در حالی که ما در صدد اثبات امتناع اجتماع در وجود بودیم، لکن در مواردی ممکن است ادات به کار برده شده در جمله، امتناع اجتماع دو شیء در وجود را برسانند. به عنوان نمونه، ظاهر «المرأة إما زوجة وإما ملك یمین»، این است که دو عنوان در وجود نمی‌توانند جمع شوند. (اراکي، ۱۳۷۷، ص ۵۶۴)

به نظر می‌آید نظریه دوم صحیح باشد و نمی‌توان در این جا ادعا کرد که اصل بر قضیه منفصله حقیقیه بودن یا غیر آن است؛ بلکه با توجه به قرائن باید به دست آورد که لسان دلیل، ظهور در کدام قسم دارد. به طور مثال، در آیه «وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنْكُم مِّنَ الْغَائِطِ أَوْ لَمَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَا ءَفْتَمُمْوْا صَعِيدًا طَيِّبًا» (مائده، ۶) اقسامی بیان شده که به خاطر وجود رابطه عموم و خصوص من وجه بین آنها، می‌توانند با هم جمع شوند.

نتیجه

- مهم‌ترین نتایجی که می‌توان از مطالب گذشته به دست آورد، به شرح ذیل است.
۱. زمانی که دلیل بیانگر تفصیل است، در مواردی که حجیت قاعده را بپذیریم، عموم و اطلاق حکم از بین می‌رود.
 ۲. باتوجه به روایات، چهار مصداق بارز می‌توان برای قاعده ذکر کرد که سه مصداق آن از باب لغویت یا مفهوم تحدید و وصف و یا جریان قواعد باب عام و خاص می‌توان

قائل به حجیتشان شد؛ اما حجیت یک مصداق آن از هیچ طریقی قابل اثبات نیست. پس به طور کلی نمی‌توان گفت که این قاعده حجت است.

۳. نظریه مختار این است که قاعده را از مفاهیم بدانیم و بحث کنیم که مصداق کدام یک از مفاهیم می‌تواند باشد؛ نه این که آن را منطوق و قوی‌تر از مفهوم به شمار آوریم. پس حجیت قاعده «التفصیل قاطع للشركة» از باب حجیت مفهوم خواهد بود.

۴. رابطه این قاعده با بحث عام و خاص، عموم و خصوص من وجه است که در ماده اجتماع به جریان قاعده نیازی نیست؛ بلکه قواعد باب عام و خاص جاری می‌شود. در منحصص منفصل، به خوبی فرق «قاعده» با «منحصص منفصل» آشکار می‌شود که اگر منحصص منفصل باشد، برای عام در عمومیت ظهور منعقد می‌گردد؛ بر خلاف قاعده که از همان ابتدا عمومیت را از بین می‌برد.

منابع

۱. ابن فارس، أبوالحسين (۱۳۹۹)، معجم مقاييس اللغة، لبنان: دار الفكر و للطباعة و النشر و التوزيع دار صادر.
۲. ابن منظور، محمد بن مكرم (۱۴۱۴)، لسان العرب، چاپ سوم، لبنان: دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع دار صادر.
۳. ابن بابويه، محمد بن علی (۱۴۱۵)، المقنع، ایران: پیام امام هادی علیه السلام.
۴. انصاری، مرتضی (۱۴۱۵ ب)، کتاب الصلاة، قم: مجمع الفكر الاسلامی.
۵. انصاری، مرتضی (۱۴۱۵ الف)، کتاب النکاح، قم: مجمع الفكر الاسلامی.
۶. انصاری، مرتضی (۱۴۱۵ ج)، کتاب المکاسب، قم: مجمع الفكر الاسلامی.
۷. ایروانی، باقر (۱۴۳۹)، تجذیر المسألة الاصولية، چاپ اول، سایت اجتهاد (ijtihadnet.ir).
۸. آبی، حسن (۱۴۰۸)، کشف الرموز فی شرح المختصر النافع، قم: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، مؤسسة النشر الإسلامی.
۹. بهبهانی، سید علی (۱۴۰۵)، القواعد الكلية مما يتبنى عليه كثير من معضلات مسائل الفقه و الأصول، اهواز: مكتبة دار العلم.
۱۰. حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۱۶)، تفصیل وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة، قم: مؤسسة آل البيت لإحياء التراث.
۱۱. حسن، عباس (۱۴۲۲)، النحو الوافي، تهران.
۱۲. حسینی حائری، کاظم (۱۴۲۳)، القضاء فی الفقه الإسلامی، قم: مجمع الفكر الإسلامی.

۱۳. حسینی مراغی، عبد الفتاح (۱۴۱۷)، *العناوین الفقہیہ*، قم: مؤسسة النشر الإسلامی جماعة المدرسين في الحوزة العلمية.
۱۴. حلی، حسین (۱۳۳۸)، *دلیل العروة الوثقی*، نجف اشرف: مطبعة النجف.
۱۵. خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۸)، *موسوعة الإمام الخوئی*، قم: مؤسسة إحياء آثار الامام الخوئی.
۱۶. خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۳)، *محاضرات فی أصول الفقه*، چاپ اول، قم: مؤسسة إحياء آثار الامام الخوئی.
۱۷. سیفی مازندرانی، علی اکبر (۱۴۲۵)، *بدايع البحوث فی علم الاصول*، چاپ اول، قم: مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة.
۱۸. شبیری زنجانی، موسی (بی تا)، *دروس خارج نکاح*، قم: مرکز فقهی امام محمد باقر علیه السلام وابسته به دفتر آیه الله العظمی شبیری زنجانی.
۱۹. شهید ثانی، زین الدین بن علی (۱۴۱۰)، *الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة*، قم: مکتبة الداوری.
۲۰. شهید ثانی، زین الدین بن علی (۱۴۱۳)، *مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام*، قم: مؤسسة المعارف الإسلامية.
۲۱. شیخ طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن (۱۳۶۵)، *تهذیب الأحکام*، تهران: دار الكتب الإسلامية.
۲۲. صاحب جواهر، محمدحسن بن باقر (بی تا)، *جواهر الکلام*، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۲۳. صدر، محمد باقر (۱۴۱۷)، *بحوث فی علم الاصول*، چاپ سوم، قم: موسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت.

۲۴. صدر، محمد باقر (۱۴۳۴)، *موسوعة الشهيد السيد محمد باقر الصدر*، قم: پژوهشگاه علمی تخصصی شهید صدر، دار الصدر.
۲۵. عراقی، ضیاء‌الدین (۱۳۷۹)، *کتاب القضاء*، قم: مؤسسه معارف اسلامی امام رضا علیه السلام.
۲۶. علم‌الهدی، علی بن حسین (۱۴۱۷)، *مسائل الناصریات*، تهران: مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی.
۲۷. فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۰)، *کتاب العین*، چاپ دوم، قم: نشر هجرت.
۲۸. فیومی، احمد بن محمد (بی تا)، *المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی*، قم: منشورات دار الرضی.
۲۹. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۳)، *الکافی*، تهران: دار الکتب الإسلامية.
۳۰. کنی تهرانی، علی (۱۳۹۶)، *کتاب القضاء من کتاب تحقیق الدلائل فی شرح تلخیص المسائل*، مشهد: مجمع البحوث الإسلامية.
۳۱. محقق حلی، جعفر بن حسن (۱۴۰۸)، *شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام*، قم: اسماعیلیان.
۳۲. مظفر، محمد رضا (۱۴۲۵)، *المنطق*، قم: واریان.
۳۳. منافی، سید حسین (۱۳۹۹)، *مبانی اصولی شیخ اعظم انصاری*، چاپ دوم، قم: مرکز فقهی ائمه اطهار.
۳۴. موسوی خوانساری، احمد (۱۳۵۵)، *جامع المدارک فی شرح المختصر النافع*، تهران: مکتبة الصدوق.
۳۵. نایینی، محمد حسین (۱۳۷۳)، *منية الطالب*، تهران: المکتبة المحمدية.
۳۶. نجم‌آبادی، محمد بن ابراهیم (۱۳۹۳)، *القضاء*، قم: نشر روضة العباس.

۳۷. هاشمی شاهرودی، محمود (۱۳۸۲)، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت.
۳۸. یزدی، محمد کاظم (۱۴۱۶)، العروة الوثقی، قم: مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة.